

پیشینه بن مایه «گل انسانی» شعر خیّامی در منظومه های کلاسیک جهان^۱

دکتر میر جلال الدین کزازی^۱

دکتر ناصر نیکوبخت^۲

رامون گاژا^۳

چکیده

«گل انسانی» از بن مایه های اساسی شعر خیّامی است که با بسامد و تعبیر فراوان در اشعار متسبب به خیّام دیده می شود. تصویر سازبها، مضمون آفرینها و ابراز دیدگاههای فلسفی در خصوص منشأ وجودی آدمی (آغاز آفرینش، مرگ، مسائل بعد از مرگ) جوهره اصلی این گونه ابیات را تشکیل می دهد. آیا آنچه خیّام در موضوع فلسفه آفرینش به تصویر کشیده است، اصیل و ابتکاری است و یا در تاریخ فلسفه ملل به ویژه در میراث مکتوب بازمانده از شعرهای کهن بشری سابقه داشته است؟ چرا در حوزه نقد ادبی ایران، به اشعاری که در آنها به معمای آفرینش آدمی اشاره شده، اشعار خیّامی گفته اند؟ این مقاله سیری در گزیده شعر مصری باستان، اکدی، عبری، یونانی، لاتینی، عربی و فارسی در موضوع مذکور با تکیه بر شعر خیّام است. **کلیدواژه ها:** خیّام، شعر خیّامی، گل انسانی، فلسفه خلقت، مرگ.

مجله علمی پژوهشی، شماره ۱۶۶، پاییز ۱۳۸۸

۱ استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی

۲ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس Nikbakht1960@gmail.com

۳ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، نوی. نده مسؤول ramongaja@gmail.com

مقدمه

«گل انسانی» یکی از بن مایه های اصلی اندیشه شعر خیّامی است. تصویر گل انسانی، بیانگر شخصیت زمینی، فناپذیری، تغییر و تبدل، زود گذری و شکنندگی قالب انسانی است. آیا تصویر «گل انسانی» در رباعیات منسوب به خیّام، ابتکاری و اصیل است؟ این مقاله، سفری در جستجوی بن مایه «گل انسانی» در شعر مصری باستان، اکدی، عبری، یونانی، لاتین، عربی و فارسی تا رباعیات عمر خیّام است. هدف از این جستجو و مقایسه، نشان دادن تأثیر اندیشه ملل دیگر بر شعر خیّام نیست، بلکه تبیین دغدغه مشترک همه اندیشمندان ملل در موضوع غامض و پیچیده ای به نام انسان است و نشان دادن این مسأله که چنین اندیشه هایی پیش از خیّام نیز وجود داشته است.

بن مایه «گل انسانی» در رباعیات منسوب به خیّام و در سنت شعری پیش از او

پیش از طرح بحث، شایسته است به چند رباعی خیّام اشاره شود:

بر خیز بتا بیاز بهر دل ما	حل کن به جمال خویشتن مشکل ما
یک کوزه شراب تا به هم نوش کنیم	زان پیش که کوزه ها کنند از گل ما (رباعی ۱)

نیز:

ای پیسر خردمند پگه تر برخیز	و آن کودک خاک بیز را بنگر تیز
پندش ده و گو که نرم نرمک می بیز	مغز سر کیقباد و چشم پرویز (ر. ۱۱۲)

نیز:

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است	گویی ز لب فرشته خویی رسته است
پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی	کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است (ر. ۵۱)

گل انسانی یکی از بن مایه های شعر خیّامی است. گل کوزه، پیش از این، جسم زیباروی جعد موی عاشق پیشه (ر. ۱۵)، دل وزیری (ر. ۱۶)، انگشت فریدون شاه (ر. ۱۷۷) یا دست گدایی بوده است (ر. ۱۷۱). گرد و خاک زمین، چهره محبوبی (ر. ۳۰)، مردمک چشم دختری (ر. ۲۰) یا تاج و نگینی بوده است (ر. ۵۰)؛ زیرا تمام انسانها، ناگزیر به دل خاک فرو خواهند شد (ر. ۷۱)، در خاک

خواهند خفت (ر. ۸۰) و هر ذره از ذرات بدن آنها جدا خواهد شد (ر. ۱۰۴). کوزه گری، با این خاک کوزه ای خواهد ساخت (ر. ۱۷۳) و این چنین، با گذشت زمان، صدها بار پیاله و سبو خواهد شد (ر. ۱۶۶). ما انسانها، همچون گل، در دستهای کوزه گری نامرئی هستیم: زمانه، گل ما را می سازد و باز بر زمین می زند (ر. ۱۱۵). خونهای ریخته به زمین به قدری زیاد است که اگر بتواند بخار شود و به شکل ابر در آید، تا روز حشر باران خون خواهد آمد (ر. ۸۵). خیّام درباره گل انسانی در سی و هشت رباعی سخن می گوید.^۲

گل انسانی یکی از بن مایه های اصلی اندیشه شعر خیّامی است. تصویر گل انسانی، بیانگر شخصیت زمینی، فناپذیری، تغییر و تبدل، زود گذری و شکنندگی قالب انسانی است. گل، در سنجش با زر یا سیم، ماده ای بی ارزش است؛ اما از اتحاد دو عنصر اولیّه خاک و آب درست می شود. از خاک تر و گرم، موجودات بسیار ریز زاده می شوند. زمینهای نم دار نزدیک رودخانه ها، پر برکت هستند و میوه های خوشمزه می دهند. در دوران باستان ظرفهای آشپزخانه و غذا خوری، لوحه های نوشتاری، گلین بودند. پس، گل، عنصر بنیادی برای گسترش زندگی انسانی است. آیا تصویر گل انسانی در رباعیات خیّام ابتکاری و اصیل است؟

الف) آفرینش انسان از گل

به آفرینش انسان از گل، در اغلب کتب آسمانی اشاره شده است و موضوعی تازه و بدیع نیست. خیّام نیز به این موضوع بارها اشاره کرده است:

یک چند به کودکی به استاد شدیم یک چند به استادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که ما را چه رسید از خاک درآمدیم و بر باد شدیم (ر. ۱۳۴)

به علاوه در متون کلاسیک اغلب ملل، به این موضوع قبل از خیّام نیز اشاره شده است؛ مثلاً، در شعری مصری از قرن بیست و دوم ق. م، خردآمنوپه، به توصیف انسان ساخته شده از گل ناپایدار به دست خدا و ویرانی آن با گذشت زمان، برای اولین بار اشاره می کند: «انسان گل و کاه است، خداوند بنای اوست. هر روز آن را ویران می کند و می سازد»^۳ ماده اولیّه انسان، همان است که کلبه های مصر باستان نیز از آن ساخته شده است: گل و کاه. این استعاره نشان می دهد زندگی انسانی

چقدر ناپایدار و شکستنی است. انسان، گِلِ کوزه ای است در دستهای کوزه گری که هر روز می سازد و ویران می کند.

در کتاب *پیدایش*^۴، تصمیم حوا، مانند تصمیم پاندور، منشأ بدیهای انسانی است. خدا دنیای منظم را آفرید. پس، خدا آدم را به صورت خود آفرید و او را برکت داد تا بارور شود و زمین را پرسازد.^۵ «پس خدا آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم، نفس زنده شد.»^۶ خدا در عدن باغی آفرید و آدم را- که از گل سرشته بود- در آن جا گذاشت و خدا درختهای زیبا و میوه های خوشمزه را به او معرفی کرد و درخت حیات را در وسط باغ، معرفت نیک و بد را.^۷ «و خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی درست کرد و وی را به نزد آدم آورد.»^۸ فصل سوم کتاب *پیدایش* شرح می دهد که اولین انسانها، در باغ عدن، نزدیک خدا و درخت حیات بودند، اما چگونه همه این پیشکشها را به دلیل گناه خود، گم کردند و به مرگ تسلیم شدند: «زیرا تو خاک هستی و به خدا برخواهی گشت.»^۹

این مضمون نه فقط در سنتهای عبری و مسیحی وجود دارد، بلکه مسلمانان مؤمن نیز هر روز بارها خود را به خاک می اندازند و زمین را با سر لمس می کنند: این چنین به یاد می آورند که از خاک آمده ایم و به خاک بر خواهیم گشت و روز جزا دوباره از خاک بر خواهیم خاست.

در کتاب *مزامیر*، در شعری عبری، سروده شده بین قرنهای دهم و پنجم ق. م، خدای مهربان و بخشنده، ماده ای را که انسانها را از آن ساخته، می شناساند: «چنانکه پدر بر فرزندان خود رؤوف است، همچنان خداوند بر ترسندگان خود رأفت می نماید؛ زیرا گِل ما را می داند و یاد می دارد که ما خاک هستیم.»^{۱۰} به تشخیص سراینده مزامیر، گِل انسانی بدون نفعه الهی، خرد خواهد شد: «روح انسان ها را قبض می کنی، پس می میرند و به خاک خود بر می گردند.»^{۱۱}

در کتاب *ایوب* (نوشته شده در حدود قرن ششم ق. م) به گفتگوی بین شخصیت اصلی (ایوب) با دوستانش، درباره رنجهای ایوب می پردازد. تصویر گِل انسانی، در این شاهکار شعر عبری باستان، بارها نمایش داده می شود. ایوب تشخیص می دهد که او پسر مادر زمین است و در پایان به مادر زمین بر خواهد گشت: «آن گاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین

افتاده سجده کرد و گفت: برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا بروا هم گشت!^{۱۲} زمین، مادری اسرافکار و سخاوتمند است که فرزندانش را به دنیا می آورد و دوباره ایشان را می پذیرد. در نزد ایوب، انسان «از گل سرشته شده است».^{۱۳} مانند خرد/منویه، از دید/ایوب، بدن انسان نیز خانه ای گلی است که در لحظه مرگ، خرد خواهد شد: «به ساکنان خانه های گلین، که اساس ایشان در غبار است».^{۱۴}

پروپرتیوس، شاعر مرثیه گوی رومی، به گلی که بدن انسانی را سرشته است، اشاره می کند: «آه، خاک بیچاره که پرومتئوس را سرشتی!»^{۱۵}

اُوید، شاعر رومی دیگر، به اسطوره پرومتئوس نیز مراجعه می کند: «خاک آمیخته با آب باران، که پسر یاپتوس^{۱۶} را سرشت، تا شکلی مانند خدایان که بر همه فرمان می راند داد؛ و هنگامی که حیوانهای دیگر، خم شده و زمین را نگاه می کنند، به انسانها صورتی داد که به بالا می نگرند و به آنها کمک کرد برای دیدن آسمان و بلند کردن سر برای تماشای ستارگان».^{۱۷} فرزند یاپتوس، پرومتئوس بود که جسم انسانها را شبیه به جسم خدایان سرشت.

به نظر آناکسیمندرس،^{۱۸} حیوانهای آغازین در گل، هنگام خشک شدن با گرمای آفتاب پدیدار شدند. این نظریه کاملاً بیهوده نیست: استانیلی میلر،^{۱۹} دانشجوی شیمی دانشگاه شیکاگو، در سال ۱۹۵۳ م، آزمایشی معروف انجام داد. این آزمایش، امکانات شیمیایی اولیه زمین را در آزمایشگاه شبیه سازی کرد. میلر، در یک ظرف شیشه ای بزرگ، آب، متان، آمونیاک و هیدروژن را که آتش^{۲۰} دریایی و هواکره اولیه را شبیه سازی می کرد و تخلیه های الکتریکی را که رعد و برقها را شبیه سازی می کرد - قرار داد. بعد از چند هفته اسیدهای آمینه (ماده های عضوی لازم برای حیات) نمایان شدند. آزمایش میلر، راز اصل زندگی را کشف نمی کند، ولی نشان می دهد که زمین، سه هزار میلیون سال پیش، زمینه لازم برای پیدایش زندگی را داشته است؛ بنابراین، اندیشه آفرینش انسان از گل، ویژه خیّام نیست.

ب) دگرگونی جسد انسانی به خاک

خیّام می سرايد:

چون لاله به نوروز قدح گیر به دست با لاله رخی اگر ترا فرصت هست

می نوش به خرّمی که این چرخ کهن ناگاه تو را چو خاک گرداند پست (ر. ۲۷)

دگرگونی جسد انسانی به خاک، در شعر پیش از ختّام نیز دیده می شود. مثلاً، در حماسه گیل گمش، قهرمان داستان، وقتی دوستش انکیدو را مرده می یابد، خود، واقعیت مرگ را درک می کند: «یاری که چنان دوست می داشتم به گونه ای از خاک زمین شده! یار من انکیدو، که چنان دوست می داشتم به سان خاک رس شده! نه مگر من خود نیز چون او بخوادم خفت تا دیگر هیچ گاه در زمانها بر نخیزم؟»^{۲۱} اصطلاحات «به گونه ای از خاک زمین شده» و «به سان خاک رس شده»، شرح مرگ و دگرگونی انسان به خاک را خاطر نشان می کند. با مردن، انسان خاک می شود.

انسانها، اسرار ساختمان سازی با گل را از پرستوها و موربانه ها یادگرفتند. عمل نوشتن حدود ۵۰۰۰ سال پیش در مصر و بین النهرین به وجود آمد. سومریان الفبای خطّ میخی را اختراع کردند. بعدها، آشوریان و بابلیان، این الفبا را پذیرفتند. مصریان الفبای هیروگلیفی را اختراع کردند. هر دو خط، تعداد زیادی نشانه های هجایی پیچیده دارند و تنها دبیران می توانستند آنها را بنویسند. نوشتن، آغاز تاریخ است. دبیران مصر باستان و نیز دبیران بین النهرین، لوحه های گلین و قلم نی را برای نوشتن به کار می بردند. در آبهای رودخانه نیل، گیاهی آبی به نام پاپیروس رشد می کرد که مصریان برای درست کردن سبد و نیز کاغذ از آن استفاده می کردند.

متأسفانه تملّتها در لحظات تاریخ ساز می جنگند و این جنگها شهرها را ویران می کند و می سوزاند. آتش هزاران پاپیروس مصری را نابود کرد؛ اما سرنوشت لوحه های گل، بر عکس بود. گل در درجه حرارت بالا پخته می شود. میان مصر و بین النهرین، شهرهای گوناگون نمایان شد: اوگاریت (در سوریه کنونی)، بیلوس و سیدون (در لبنان کنونی). ساکنان این شهرهای مرزی، الفبایی نو و ساده تر ایجاد کردند. دلیل اصلی برای ساده کردن الفبای خطّ میخی و هیروگلیفی باستان، کمک به گسترش بازرگانی بود.

سپس الفبای اوگاریتی، که سی نشانه داشت، با الفبای فنیقی، که تنها بیست و دو نشانه داشت، نمایان شدند. الفبای یونانی، در قرن نهم ق م، از الفبای فنیقی زاده شد. دو قرن بعد، هسیود، شاعر یونانی، هم در تولد خدایان^{۲۲} و هم در کارها و روزه^{۲۳} افسانه پاندور، اولین زن جهان، را که

هفایستس به دستور زئوس او را از گل سرشت بیان می کند: «لنگ مشهور پاکدامن به اراده زئوس مجسمه ای از خاک شکل داد، با ظاهر دوشیزه ای پاکدامن.»^{۲۴} هفایستوس،^{۲۵} در اساطیر یونانی، خدای آتش و کوره آهنگری، حامی صنعتگران، آهنگران و مجسمه سازان است. او در اساطیر رومی، "ولکان"^{۲۶} نامیده شده است. هفایستوس، نسبتاً زشت بود و می لنگید، ولی با آفرودیت، الهه زیبایی، ازدواج کرد. پرومتئوس،^{۲۷} انسان را شبیه به خدایان آفرید. پرومتئوس تشخیص داد که انسانها بی دفاع هستند به این دلیل، آتش کوه آلمپ را دزدید و به بشر داد. این چنین، انسانها توانستند خود را گرم کنند و کارهای فراوان با آن انجام بدهند. زئوس به هفایستوس دستور داد که زنی از گل بسازد. وقتی هفایستوس پیکر زن را شکل داد، زئوس زندگی را با جرقه ای آتش در آن دمید و خدایان دیگر پیشکشهایی به او دادند: آفرودیت^{۲۸} زیبایی را بخشید، آتیه^{۲۹} خرد را و هرمس زرنگی را. زئوس،^{۳۰} این پیکر گلی را، پاندور^{۳۱} نامید که به معنی "همه پیشکشها" است. زئوس او را با صندوقی نزد پرومتئوس فرستاد. پاندور نمی دانست درون صندوق چیست؟ پرومتئوس پاندور را نپذیرفت. پس پاندور با برادر پرومتئوس، اپیمتئوس،^{۳۲} پیوند زناشویی برقرار کرد. باز کردن صندوق، برای پاندور ممنوع بود، ولی کنجکاوی این زن قوی تر از این منع بود. او سر صندوق را باز کرد و از درونش، همه بدی هایی که زئوس می خواست بشر را با آنها تنبیه کند بیرون آمد. پاندور سریع صندوق را بست، ولی در صندوق فقط امید باقی ماند. افسانه پاندور ریشه های شرقی دارد. پیکر بندی اش با گل، با آفرینش مرد (و نه زن) در سفر پیدایش و در حماسه گیلگمش شبیه است.

ایوب، در گفتگو با خدا، اندوه درونی اش را با تلخی بیان می کند: «دستهایت مرا جمعاً و تماماً سرشته است، و مرا آفریده است، آیا مرا هلاک می سازی؟ به یاد آور که مرا مثل سفال ساختی، آیا مرا به غبار بر می گردانی؟»^{۳۳}

خیّام، شانزده قرن بعد همین شکایت را می سراید:

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی سرمست بدم چو کردم این او باشی

با من به زبان حال می گفت سبو من چون تو بدم، تو نیز چون من باشی (ر. ۱۶۴)

نویسنده کتاب جامعه، شعر عبری قرن سوم ق م، همان اندیشه کتاب پیدایش را^{۳۴} بیان می کند:

«همه به یکجا می روند و همه از خاک هستند و همه به خاک بازگشت می کنند.»^{۳۵} مؤلف کتاب

جامعه، برای شرح دادن مرگ، صورتی فلکی از استعاره‌ها را به کار می‌برد: «قبل از آن‌که مفتول نقره گسیخته شود و کاسه طلا شکسته گردد و سبوی نزد چشمه خرد شود و چرخ بر چاه منکسر گردد و خاک به زمین بر گردد، به طوری که بود، و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود، رجوع نماید.»^{۳۶} تصویر «سبوی خرد شده» که شکنندگی انسان را شرح می‌دهد، در شعر خیام نیز پیدا می‌شود:

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار بر پاره گلی لگد همی زد بسیار

و آن گل به زبان حال با او می‌گفت من هم چو تو بوده‌ام، مرا نیکودار (ر. ۱۰۷)

شاعر یونانی ملئاگروس،^{۳۷} در حدود سال ۱۰۰ ق م، به بانو هئلیودور، در سوگ معشوق مرده اش، چنین سرود: «از تو، ای مادر زمین! ای بلعنده! در خواست می‌کنم بانویی را که فراقش مرا دل‌تنگ کرده، در آغوش بگیرد.»^{۳۸} تصویر زمین که مانند مادری فرزندانش را به دنیا می‌آورد و دوباره بعد از مرگ، ایشان را می‌بلعد، در کتاب *ایوب*^{۳۹} نیز بود، با وجود این، هنگامی که ایوب با ناامیدی تراژیک می‌نالید (به یاد آوریم که جامعه خود را می‌درد و سر خود را می‌تراشد)، ملئاگروس از مادر زمین با نرمی در خواست می‌کند که معشوقش را در برگیرد.

پروپرتیوس می‌گوید که بدنش با مردن، «خاکستری خاموش و ساکت خواهد بود،»^{۴۰} «یک مشت خاکستر که می‌توان آن را در میان پنج انگشت گرفت.»^{۴۱} «بعد، وقتی شعله زیر من، مرا به خاکستر تبدیل کرده باشد، با یک ظرف گلی کوچک، ته مانده من را بپذیرید و روی گور ساده من درخت بنشانید که با سایه اش جای تل‌هیزم خاموش را بپوشد و این بیت برگورم باشد: این که اکنون دراز کشیده، این گرد و خاک نفرت انگیز، قبلاً اسیر یک عشق تنها بوده است.»^{۴۲}

خیام درباره مرده سوزاندن نیز سخن می‌گوید:

از آمدن و رفتن ما سودی کو وز تار امید عمر ما پودی کو

چندین سر و پای نازنینان جهان می‌سوزد و خاک می‌شود، دودی کو (ر. ۱۵۰)

هنگامی که از دید پروپرتیوس جسم انسان به گرد و خاک نفرت انگیز تبدیل می‌شود، خیام می‌پذیرد که جسم بسوزد و خاک بشود؛ اما خیام می‌پرسد «دودی کو؟» تصویر دود، نمادی است از سپنجی زندگی انسان. پرسش «دودی کو؟» کنایه از نفس انسان نیز هست.

مردگان، در روم باستان، یا به خاک سپرده یا سوزانده می شدند. اولینها، معمولاً در گورستانها به خاک سپرده می شدند. دیگران، سوزانده می شدند و خاکستر جسد را در ظرفی می ریختند و ظرف خاکستر را در یک شکاف دیوار که به دلیل همانندی اش با لانه های کبوتر، «کبوترخان»^{۴۳} می نامیدند نگهداری می کردند.

شاعر رومی دیگر، اُوید، به یاد می آورد که در پایان: «تمام آنچه از ما می ماند، در ظرفی کوچک می گنجد»^{۴۴} و نیز: «دعا می کنم که استخوانها با آرامش در ظرفی ثابت، استراحت کنند.»^{۴۵} کالداس،^{۴۶} شاعر بزرگ هندی قرن پنجم م، به خاکستر مرده ای نیز اشاره می کند: «ای بهار، برای دوستت چه اتفاق افتاده است: نگاه کن به این خاکستر یشمی رنگ کبوترفام، که بادها دانه به دانه می افشانند.»^{۴۷} همان طور که در روم باستان خاکستر مرده را در آرامگاه معروف به کبوترخانه نگاه می داشتند، شاعر هندی، خاکستر در باد را به پرواز کبوتر تشبیه می کند. بنابراین، دگرگونی جسد انسانی به گل، اندیشه ویژه خیام نیست.

ج) تجزیه پیکر انسانی به ذرات

خیام می سراید:

هر ذره که در خاک زمینی بوده است پیش از من و تو، تاج و نگینی بوده است

گرد از رخ نازنین به آرم فشان کان هم رخ خوب نازنینی بوده است (ر. ۵۰)

تجزیه پیکر انسانی به ذرات، موضوعی است که در نظریه علمی فیلسوف یونانی دموکریت^{۴۸} (۴۶۰-۳۷۰ م) و در شعر درباره طبیعت لوکرس نیز وجود دارد. لوکرس، شاعر و فیلسوف رومی قرن یکم ق م، درباره جسدهایی که به زمین برمی گردند یا درباره گل انسانی سخن نمی گوید، بلکه متلاشی شدن بدنها و فروپاشی ماده در عناصر اصیلش را می سراید: «بنابراین، هیچ چیز به نیستی بر نمی گردد، بلکه همه، از راه متلاشی شدن، به عناصر ماده اولیه خود بر می گردند»^{۴۹} عناصر اصلی یا اتمها اجزای نامرئی هستند،^{۵۰} ماده ای که تمام جهان را تشکیل می دهد؛^{۵۱} اتمها تجزیه ناپذیر، جامد و همیشگی هستند؛^{۵۲} کاملاً ساده هستند و با حرکت ثابت در فضای خالی، با سرعتی تندتر از نور خورشید، حرکت می کنند.^{۵۳} اتمها همه شبیه یکدیگر هستند و عددشان بی نهایت است؛^{۵۴} همه

چیزها را به دنیا می آورند و در آنها همه چیزها حل می شود.^{۵۵} سپس، به نظر لوکرس: «مرگ، چیزها را ویران نمی کند تا آن حد که عناصر ماده ای را نابود کند، ولی پیوستگی آنها را از بین می برد، سپس پیوستگی دیگر با عناصر دیگر شکل می دهد و تغییر شکلها و رنگها را باعث می شود»^{۵۶}

فیلسوف یونانی دموکریت اولین کسی بود که این نظریه را ارائه کرد. به نظر او، تمام ماده از عناصر کوچک جدایی ناپذیر ساخته شده است. او این عناصر را «اتم» نام گذاشت. واژه یونانی «اتم» به معنی بخش نشدنی، یعنی چیزی که نمی شود آن را از هم جدا کرد است. فیلسوف دیگر مانند اپیکور^{۵۷} (۳۴۱ ق م) یا خود لوکرس، نظریه اتم گرایی را دنبال کردند. خیام نیز ذرات را در رباعیاتش آورده:

این اهل قبور خاک گشتند و غبار هر ذره ز هر ذره گرفتند کنار
 آه این چه شراب است که تا روز شمار بی خود شده و بی خبرند از همه کار (ر. ۱۰۴)

تصویر تجزیه پیکر انسانی به ذرات، ویژه خیام نیست.

د) «نرم نرم گام روی زمین بگذار»

خیام می سراید:

ای پیر خردمند! پگه تر بر خیز وان کودک خاک بیز را بنگر تیز
 پندش ده و گو که نرم نرمک می بیز مغز سر کیقباد و چشم پرویز (ر. ۱۱۲)

و نیز:

پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است گردنده فلک نیز به کاری بوده است
 هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین آن مردمک چشم نگاری بوده است (ر. ۲۰)

شعر ابوالعلاء معری سرچشمه این اندیشه خیامی است. ابوالعلاء معری می سراید: «نرم نرم روی زمین گام بگذار، چون خاک از بقایای مردگان ساخته شده است»^{۵۸} بنابراین، این تصویر ویژه خیام نیست.

ه) زمین از خون ریخته گذشتگان خیس است.

خیام می سراید:

در هر دشتی که لاله زاری بوده است از سرخی خون شهریاری بوده است
هر شاخ بنفشه کز زمین می روید خالی است که بر رخ نگاری بوده است (ر. ۴۹)

اندیشه «زمین از خون ریخته گذشتگان خیس است» در شعر اسخیلوس و فردوسی وجود دارد. تراژدی هفت سرکرده برضائے تبس، نوشته اسخیلوس در سال ۴۶۷ ق م، برخورد مرگبار بین دو پسر اودیپوس، ایتوکلس و پولینیسس، برای تصاحب تخت پدر مرده شان را نشان می دهد. ایتوکلس و پولینیسس تصمیم می گیرند که هر کدام یک سال به نوبت بر تخت تبس بنشینند و این روند پشت سر هم تکرار شود. وقتی سال اول حکومت ایتوکلس به پایان می رسد، او از تسلیم کردن تخت به برادرش خودداری و پولینیسس را از شهر بیرون می کند. پولینیسس در شهر آرگوس پناهنده می شود و با دختر پادشاه این شهر ازدواج می کند. پولینیسس، برای بازیافتن حکومت، سپاهی سازماندهی می کند. این سپاه از هفت هیأت نظامی تشکیل شد و قرار بر این بود که هر هیأت نظامی به یکی از هفت دروازه تبس حمله کند. پیش از جنگ برادر کشی، گروه کُر درباره سرنوشت دو برادر می اندیشند: «وقتی خم بشوند و گرد و خاک زمین، خون مرده را بمکد، خون سیاه از ایشان بر می جوشد.»^{۵۹} پولینیسس از دروازه ها دفاع کرده به ایتوکلس حمله می کند و هر دو برادر در درگیری می میرند. این دو برادر، وقتی زنده بودند، کینه و نفرت، آن ها را از هم جدا کرده بود؛ اما بعد از مرگ با خاک و خون مخلوط شدند و خونشان یکی شد: «برادران تنی برابر در بدبختی، با برخورد و بدون مهربانی، با کینه ای دیوانه وار به هم آویختند که اختلافشان را در مرگ ناپدید کنند. آن کینه گذشته است. دیگر، زندگیهای ایشان با خاک خونین مخلوط شده است. اکنون تنها یک خون هستند.»^{۶۰} برادران تنی دوباره در رحم زمین یکی شده اند.

و فردوسی همیشه به خاطر می آورد که خاک زمین پر از خون گذشتگان است:

زمین گر گشاده کند راز خویش	نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود	برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش	پر از خوب رخ، چاک پیراهنش ^{۶۱}

بنابراین، هیچ کدام از این پنج تصویر گل انسانی، ویژه خیّام نیستند.

نوآوری شعر خیام و نتیجه گیری

خیام، بر شعر پیش از خود دو نوآوری و تازگی را اضافه می کند: تصویر «باران خون» و چرخه تصاویر «دگردیسی انسان زنده به کوزه». هیچ شعری پیش از خیام که درباره این دو اندیشه سخن بگوید، یافت نشد.

اگر کسی گمان کند که این دو اندیشه نوآوری خیام نیست، باید شاهد بیاورد.

۴: ۱: باران خون.

شاهنامه فردوسی درباره خیس شدن زمین با خون ریخته شده سخن می گوید.

فردوسی

خون ریخته شده



زمین پر از خون

خیام، تصویری نو اضافه می کند: خون ریخته شده آنقدر زیاد است که اگر به شکل ابر تبخیر شود تا روز قیامت باران خون می آید.

خیام

خون ریخته



زمین پر از خون

خون تبخیر شده به شکل ابر



باران خون تا روز قیامت

بنابراین، خیام تصویری قدیمی را گرفته، آن را نوسازی کرده و استعاره ای نو پدید آورده است: «باران خون».

کش نشکند و هم به زمین نسپارد

تا حشر همه خون عزیزان بارد (ر. ۸۵)

گردون ز زمین هیچ گلی بر نارد

گر ابر چو آب خاک را بردارد

تصویر باران خون، وحشی و قوی است؛ ولی، در شعر خیام، تنبیه خدایی یا استعاره دینی برای بیان خشم خدایی نیست، نیز استعاره حماسی برای شرح دادن میدان جنگ- به سبک حماسه های اسکاندیناوی و انگلوساکسون نیست؛ مثلاً، بئوبولف می گوید: «خون داغ، عرق جنگ».^{۶۲}

خیام می گوید که تمام زمین از اجسام گذشتگان تشکیل شده است. خونی کینه سوز نیست، بلکه خونی است که زندگی را نوسازی می کند:

در هر دشتی که لاله زاری بوده است از سرخی خون شهریاری بوده است
هر شاخ بنفشه کز زمین می روید خالی است که بر رخ نگاری بوده است (ر. ۴۹)

۳. ۲. چرخه تصاویر دگردیسی انسان زنده به کوزه

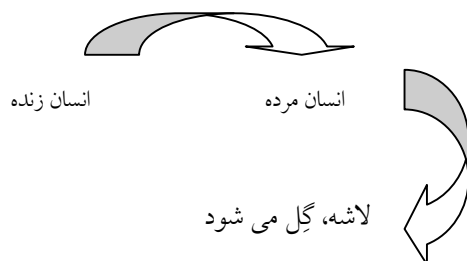
نبوغ خیام در افزودن استعاره های نو به تصویرهای سنت شعری پیشین بروز می کند. خیام اضافه می کند: کوزه گری با این گل انسانی، کوزه ها خواهد سرشت و با این کوزه ها، انسانهای دیگر شراب خواهند خورد:

زان کوزه می که نیست در وی ضرری پر کن قدحی بخور به من ده دگری
زان پیشتر ای صنم که در رهگذری خاک من و تو کوزه کند کوزه گری (ر. ۱۷۳)

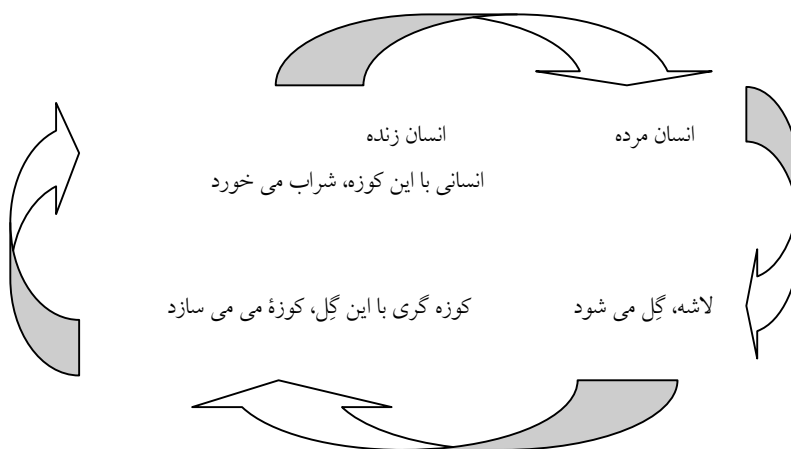
خیام استعاره نو دیگری نیز به سنت شعری اضافه می کند: انسان در دستهای کوزه گری نامرئی، گل است. زمانه گل ما را شکل می دهد و دوباره آن را به زمین می کوبد:

جامی است که عقل آفرین می زندش صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین می زندش (ر. ۱۱۵)

به نظر می رسد، همه این چرخه تصویرها، اندیشه ای ویژه خیام است. در شعر پیش از خیام هیچ نمونه ای نمی توان یافت که در آن این چرخه تصویرها نمایان شود. شعر پیشین می گفت:



خیام تصویرهای نو اضافه می کند:



این چرخه، زیربنای تصویرهای اصلی خیام است و بعد از او، در شاهکار دیگر ادب جهانی نیز پیدا می شود: ویلیام شکسپیر^{۶۳} در صحنه گورستان هملیت^{۶۴} می نویسد: هملیت جمجمه یوریک را^{۶۵} - که دلقک دربار شاه بود پیدا می کند. هملیت به یاد می آورد که: «مرا هزاران بار بر دوش خودش سوار کرده بود. اما حالا این استخوان در نظر من چقدر زشت و نفرت انگیز است. از مشاهده آن بغض، گلوی مرا می گیرد. این جا همان لبهایی قرار داشت که من نمی دانم چندین صدبار بوسیده ام، هان ای بدبخت، شیطنتها، آوازاها و شوخیهایت که شنوندگان را از خنده بی خود می کرد امروز کجاست؟ آیا مضمونی لطیف نیز درباره ردیف دندانهای خودت داری؟»^{۶۶}

هملت به دوستش هراس می گوید: «اسکندر مرد، اسکندر مدفون شد، اسکندر به خاک بازگشت؛ ما از خاک گل می سازیم و از این گل، مگر نمی توان خشتی برای خمره شرابی درست کرد؟»^{۶۷}

متأسفانه، ناقدان ادبی درباره همانندی این مصراعهای شکسپیر با شعر خیام سخن نمی گویند.

یادداشتها

۱- این مقاله بخشی از پایان نامه کارشناسی ارشد رامون گاژا، دانشجوی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تربیت مدرس، با عنوان «گل و کوزه گر. نوآوری شعر خیام» است.

۲- رباعی ۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۲، ۶۸، ۷۱، ۸۰، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۰۷، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳ و ۱۷۷.

۳- خردآمنویه، فصل ۲۵. در:

Miriam Lichtheim, *Ancient Egyptian Literature. The Old and Middle Kingdoms*, pp. 150-161. University of California Press, 1975.

۴- Genesis (Γένεσις, אֵשֶׁת אֱדֵם)

۵- پیدایش، فصلهای او ۲.

۶- پیدایش، فصل دوم، ۷. ترجمه فارسی: کتاب مقلّس، انتشارات ایلام، انگلستان ۲۰۰۲، ص ۲.

۷- پیدایش، فصل دوم، ۱۹.

۸- پیدایش، فصل دوم، ۲۱ و ۲۲. ترجمه فارسی: کتاب مقلّس، همان، ص ۳.

۹- پیدایش فصل سوم، ۱۹. ترجمه فارسی: کتاب مقلّس، همان، ص ۴.

۱۰- مزامیر صد و سوم، ۱۳ و ۱۴. ترجمه فارسی: کتاب مقلّس، همان، ص ۷۰۵.

۱۱- مزامیر صد و چهارم، ۲۹. ترجمه فارسی: کتاب مقلّس، همان، ص ۷۰۶.

۱۲- ایوب، فصل اول، ۴۰ و ۲۱. ترجمه فارسی: کتاب مقلّس، همان، ص ۶۱۴.

۱۳- ایوب، فصل ششم، ۳۳.

۱۴- ایوب، فصل چهارم، ۱۹. ترجمه فارسی: کتاب مقلّس، همان، ص ۶۱۶.

۱۵- مرتبه ۵، دفتر سوم، شعر ۷۵. متن لاتینی:

O prima infelix fingenti terra Prometheo!

(*Elegiae*, Liber III, 5, 7)

16- Iapetus (Ἰαπετός).

۱۷- دگردیسیها، دفتر اول، ۸۲ و ۸۶. متن لاتینی:

شماره سوم	جستارهای ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)	۱۶
	quam satus Iapeto, mixtam pluvialibus undis, finxit in effigiem moderantum cuncta deorum, pronaque cum spectent animalia cetera terram, os homini sublime dedit caelumque videre iussit et erectos ad sidera tollere vultus: (<i>Metamorphoses</i> I, 82-86)	
	18- Anaximander (Αναξίμανδρος).	
	19- Stanley Miller.	
	20- Primeval soup.	
	۴۱ گیل گمش، لوح دهم، ستون دوم، ۴۴-۱۱. در: گیل گمش. (۱۳۸۲). برگردان احمد شاملو. تهران: نشر چشمه. ص ۱۴۸.	
	ترجمه انگلیسی:	
	My friend whom I loved is turned into clay, Enkidu, my friend whom I loved, is turned into clay! Shall I too not lie down like him, And never get up forever and ever? (<i>The epic of Gilgamesh</i> . Translated and edited by Benjamin R. Foster. A Norton Critical Edition, New York 2001. p.74.)	
		۴۲ مصرع ۵۷۲. ۵۷۱.
		۴۳ مصرع ۷۱. ۷۲.
		۴۴ تولد نخبایان، مصرع ۵۷۲ ۵۷۱:
	25- Hephaestus (Ηφαίστος).	
	26- Vulcan (Vulcanus).	
	27- Prometheus (Προμηθεύς).	
	28- Aphrodite (Αφροδίτη).	
	29- Athena (Αθήνη).	
	30- Zeus (Ζεύς).	
	31- Pandora (Πανδώρα).	
	32- Epimetheus (Επιμηθεύς).	
	۴۳ ایوب، فصل دهم، A ۹. ترجمه فارسی: کتاب مقاس، همان، ص ۶۲۰.	
	۴۴ فصل سوم، ۲۰.	
	۴۵ کتاب جامعه، فصل سوم، ۲۰. ترجمه فارسی: کتاب مقاس، همان، ص ۷۶۹.	
	۴۶ کتاب جامعه، فصل دوازدهم، ۶-۷. ترجمه فارسی: کتاب مقاس، همان، ص ۷۷۵.	
	37- Meleager of Gadara (Μελέαγρος)	
	38- <i>Anthologia Palatina</i> VII, 476, 9-10:	
		۴۹ فصل یکم، ۲۱.

۴۰ مرتبه ها، دفتر دوم، شعر ۱، ۷۷.

۴۱ مرتبه ها، دفتر چهارم، شعر ۹، ۱۴.

۴۲ مرتبه ها، دفتر دوم، شعر ۱۳، ۴۱، ۳۶. متن لاتینی:

deinde, ubi suppositus cinerem me fecerit ardor accipiat Manis parvula testa meos,
et sit in exiguo laurus super addita busto, quae tegat exstincti funeris umbra locum,
et duo sint versus: QVI NVNC IACET HORRIDA PVLVIS, VNIVS HIC QVONDAM SERVVS
AMORIS ERAT.

(*Elegiae*, Liber II, 13, 31-36)

43 Columbaria.

۴۴ عشقهها، دفتر سوم، شعر ۹، ۴۰. متن لاتینی:

vix manet e toto, parva quod uma capit!

(*Amores*, Liber III, 9, 40)

۴۵ عشقهها، دفتر سوم، شعر ۹، ۶۷. متن لاتینی:

ossa quieta, precor, tuta requiescite in uma

(*Amores*, Liber III, 9, 67)

46 Kālidāsa (कालदास)

۴۷ کومارا سامباوا، دفتر چهارم، ۲۷.

48 -Democritus (Δημόκριτος).

۴۹ درباره طبیعت، دفتر اول، ۴۴۸، ۲۴۹. متن لاتینی:

haud igitur redit ad nihilum res ulla, sed omnesdiscidio redeunt in corpora materiai.

(*De Rerum Natura* I, 248-249)

۵۰ درباره طبیعت، دفتر اول، ۳۲۸.

۵۱ درباره طبیعت، دفتر اول، ۴۵، ۳۶.

۵۲ درباره طبیعت، دفتر اول، ۶۲۵، ۶۲۸.

۵۳ درباره طبیعت، دفتر دوم، ۱۵۳، ۱۶۴.

۵۴ درباره طبیعت، دفتر دوم، ۵۲۵، ۵۲۶.

۵۵ درباره طبیعت، دفتر دوم، ۶۳، ۶۴.

۵۶ درباره طبیعت، دفتر دوم، ۱۰۰۱، ۱۰۰۵. متن لاتینی:

id rursum caeli rellatum templa receptant.nec sic interemit mors res ut materiai
corpora conficiat, sed coetum dissipat ollis;inde aliis aliud coniungit et efficit, omnis
res ut convertant formas mutentque colores

(*De Rerum Natura* II, 1001-1005)

57 - Epicurus (Επίκουρος).

۵۸ قافیه دال. متن عربی:

خفف الوطء ما اظن اذیم الارض الأ من هذه الاجساد

۵۹ هفت سرکرده بر ضلّ تبس، ۴۳۵ ۱۳۸.

۶۰ هفت سرکرده بر ضلّ تبس، ۹۳۳ ۹۳۹.

۶۱ شاهنامه، پادشاهی قباد پیروز، ۶۵۵۳ ۱۵۵۵.

۶۲ بئولوف، ۱۶۶۷ ۱۶۶۸. متن انگلوساکسون:

swa thaet blod gesprang,

hatost heathoswata.

(*Beowulf*, 1667-1668)

63 -William Shakespeare.

64 -Hamlet.

65 -Yorick.

۶۶ هملت، پرده پنجم، صحنه یکم. متن انگلیسی:

He hath borne me on his back a thousand times. And now how abhorred in my imagination it is! My gorge rises at it. Here hun lips that I have kiss'd I know not how oft. Where be your gibes now? your gambols? your songs? your flashes of merriment that were wont to set the table on a roar? Not one now, to mock your own grinning?

(William Shakespeare, *Hamlet*, Act V, Scene I. The Arden Shakespeare, Routledge, London 1993.)

۶۷ هملت، پرده پنجم، صحنه یکم، ۴۰۵ ۲۰۸. متن انگلیسی:

Alexander died, Alexander was buried, Alexander returneth into dust; the dust is earth; of earth we make loam; and why of that loam (whereto he was converted) might they not stop a beer barrel?

Imperious Caesar, dead and turn'd to clay, Might stop a hole to keep the wind away.

(William Shakespeare, *Hamlet*, Act V, Scene I. The Arden Shakespeare, Routledge, London 199, p. 387.)

کتابنامه

۱ برزی، اصغر. (۱۳۷۶). *خیام نامه (شرح رباعیات خیام)*. تهران: انتشارات اعظم بناب.

۲ جعفری، محمد تقی. *تحلیل شخصیت خیام*. (۱۳۶۵). تهران: انتشارات کیهان.

- ۳ خیّام، عمر. (۱۳۷۱). *رباعیات*. به تصحیح و تحشیه محمد علی فروغی و قاسم غنی. تهران: اساطیر.
- ۴ دشتی، علی. (۱۳۴۴). *دومی با خیّام*. تهران: انتشارات امیر.
- ۵ *کتاب مقدّس*. (۲۰۰۲). انگلستان: انتشارات ایلام.
- ۶ کزازی، میر جلال الدّین. (۱۳۸۱). *نامه باستان*. ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی (۹ جلد). تهران: سمت.
- ۷ *گیل گمش*. (۱۳۸۲). برگردان احمد شاملو. تهران: نشر چشمه.
- ۸ هدایت، صادق. (۱۳۸۱). *خیّام صادق*. مجموعه آثار صادق هدایت درباره خیّام. تهران: نشر چشمه.
- ۹ هومر. (۱۳۷۷). *ایلیاد*. ترجمه میر جلال الدّین کزازی. تهران: نشر مرکز.
- ۱۰ — (۱۳۷۹). *آدیسه*. ترجمه میر جلال الدّین کزازی. تهران: نشر مرکز.

- 11- AL MAARI.(1998). *Chants de la nuit extreme*; Traduction par Sami Ali. Geneve-Suisse: Editions verticales.
- 12- ANGLADA , Maria Àngels.(1983). *Les germanes de Safo. Antologia de poetes hel·lenístiques*. Barcelona: Edhasa.
- 13- ANÒNIM .(2004). *El poema babilònic de la creació i altres cosmogonies menors*; Introducció i traducció de Lluís Feliu i Adelina Millet; Barcelona: Publicacions de l'Abadia de Montserrat i de la UAB.
- 14- ANÓNIMO.(1974). *Beowulf y otros poemas épicos antiguo germanicos*. Traduccion de Luis Lerate. Barcelona: Seix Barral.
- 15- ANONYMOUS.(2001). *The Epic of Gilgamesh*. Translated and edited by Benjamin R. Foster. New York: A Norton Critical Edition.
- 16- ARBERRY, A.J., .(1958). *Classical persian literature*; London: George Allen&Unwin.
- 17- .(1986). *BIBLIA* .Versió dels monjos de Montserrat; Andorra: Editorial Casal i Vall.

- 18- BORGES Jorge Luis.(1999). *Literaturas germanicas medievales*. Madrid: Alianza editorial.
- 19- EPICUR.(1968). *Lletres*; Traducció de Montserrat Jufresa; Barcelona: Fundació Bernat Metge.
- 20- ESCOLA, Josep Maria.(1997). *Diccionari de llatinismes i expressions clàssiques*. Barcelona: Edicions 62.
- 21- ÈSQUIL .(1954). *Tragèdies (vol. 1). Les suplicants, els perses*; Traducció de Carles Riba. Barcelona: F. Bernat Metge.
- 22- ÈSQUIL.(1955). *Tragèdies (vol. 2). Els set contra Tebes. Prometeu encadenat*. Traducció de Carles Riba. Barcelona: Fund. Bernat Metge.
- 23- ÈSQUIL.(1956). *Tragèdies (vol. 3): l'Orestea*. Traducció de Carles Riba; Barcelona: Fund. Bernat Metge.
- 24- ÈSQUIL.(1986). *Les set tragèdies*; Traducció de Manuel Balasch. Edicions 62, Barcelona.
- 25- FERRATÉ, Juan.(2000). *Líricos griegos arcaicos*; Barcelona: El Acantilado, 2000.
- 26- GARCIA GUAL, Carlos; Antonio Guzmán.(2000). *Antología de la literatura griega*; Madrid: Alianza editorial.
- 27- GRIMAL, Pierre.(2001). *Diccionario de mitología griega y romana*; Barcelona: Editorial Paidós.
- 28- HESIODO.(1990). *Obras y fragmentos*. Traducción de Aurelio Pérez y Alfonso Martínez; Madrid: Bibl. Clásica Gredos.
- 29- HOMER.(1986). *La Ilíada (2 v.)*. Traducció de Manuel Balasch. Barcelona: Editorial Selecta.
- 30- HOMERE.(1937). *Iliade (4 v.)*; Texte établi et traduit par Paul Mazon; Paris: Les Belles Lettres.
- 31- HOMER.(1998). *L'Odissea*; Barcelona: La Magrana.
- 32- HORACI.(1978&1981). *Odes i èpodes (vol. 1&2)*; Traducció de Josep Vergés; Barcelona: Fund. Bernat Metge.
- 33- KALIDASA.(2003). *Kumarasambhava*; Traducción de José Virgilio Trabazo; Madrid: Akal.

- 34- KELLY SIMPSON, William (ed.) .(1973). *The Literature of Ancient Egypt*: New Haven: Yale Univ. Press.
- 35- KIRK, G.S.; RAVEN, J.E. & SCHOFIELD, M.(1987). *Los filósofos presocráticos*. Madrid: Editorial Gredos.
- 36- LICHTHEIM, Miriam.(1975). *Ancient Egyptian Literature* (3 vol.). University of California Press.
- 37- LUCE, T. James (editor in chief) .(1982). *Ancient writers: Greece and Rome*: New York: Staff.
- 38- LUCRECI.(1923). *De la natura* (vol. 1): Traducció de Joaquim Balcells, Barcelona: Fund. Bernat Metge.
- 39- LUCRECI .(1928). *De la natura* (vol. 2): Traducció de Joaquim Balcells, Barcelona: Fund. Bernat Metge.
- 40- MCKENZIE, Donald.(1907). *Egyptian Myth and Legend*. London: Gresham Publishing Co.
- 41- OVIDI .(1974). *Amors*. Traducció de Jordi Pérez Durà i Miquel Dolç. Barcelona: Fund. Bernat Metge.
- 42- OVIDI.(1934). *Les Metamorfosis*. (3 v.). Traducció d'Adela Maria Trepal i Anna Maria Saavedra. Barcelona: Fund, Bernat Metge.
- 43- PINDAR: Odes (vol. 4) .(1976). *Pítiques I-XII*. Traducció de Manuel Balasch i Josep Maria Gómez, Barcelona: Fund. Bernat Metge.
- 44- .(1990). *Poesia anglesa i nord-americana*. Barcelona: Edicions 62.
- 45- PROPERCI. .(1946). *Elegies*, Traducció de Joaquim Balcells i Joan Mínguez, Barcelona: Fund. Bernat Metge.
- 46- RAGUER, Hilari.(1984). *Els salms*: Barcelona: Publicacions de l'abadia de Montserrat.
- 47- SAFO.(1990). *Poemas y fragmentos*: Traducción de Juan Manuel Rodríguez Tobal. Madrid: Ediciones Hiperión.
- 48- SAINZ DE ROBLES, Federico Carlos.(1973). *Poetas líricos griegos*, Madrid: Espasa-Calpe, Colección Austral.
- 49- SERRALLONGA, Segimon.(2002). *Versions de poesia antiga*, Barcelona: Edicions 62-Empúries.

- 50- SHAKESPEARE, William.(1993). *Hamlet*, London: The Arden Shakespeare, Routledge.
- 51- SOLER, Josep.(1993). *Poesía y teatro del Antiguo Egipto*, Madrid: Etnos.
- 52- VEGLISON, Josefina.(1997). *La poesía arabe clasica*. Madrid: Hiperión.
- 53- VIDAL MANZANARES, César.(1994). *La sabiduría del Antiguo Egipto*, Madrid: Alianza Editorial.
- 54- WELLEK, René. (1969). *Concepts of Criticism*, New Haven: Yale University Press.